

ترجمه انگلیسی این مقاله نیز تحت عنوان :
The Geomatic Analysis Landscape of Death in the Iron Age of Central
Qaradagh, Azerbaijan, and Northwest of the Iranian plateau
در همین شماره مجله به چاپ رسیده است.

تحلیل ژئوماتیک زمین‌سیمیای مرگ در عصر آهن قره‌داغ مرکزی؛ آذربایجان، شمال غربی فلات ایران

وحید عسکرپور^{۱*}، آرش تیرانداز لاله‌زاری^۲

۱. استادیار، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، ایران.

۲. کارشناس ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، ایران.

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۱۷ تاریخ اصلاح: ۹۸/۰۸/۲۲ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۰۷ تاریخ انتشار: ۹۸/۱۰/۰۵

چکیده

در این مقاله، زمین‌سیمیای مرگ عصر آهن در ناحیه قره‌داغ مرکزی آذربایجان شرقی مطالعه و ناحیه کوهستانی قره‌داغ مرکزی در گروه اقلیم‌های صعب نیمه‌خشک طبقه‌بندی می‌شود. این ناحیه در دوران پیش از تاریخ، یکی از معابر اصلی دسترسی شرق دریاچه ارومیه به قفقاز جنوبی بوده است. براساس شواهد حاصل از بررسی‌های باستان‌شناختی، در این ناحیه در طی عصر آهن بیش از همه با نظام‌های معیشتی غیروابسته به سکونتگاه‌های پایدار مواجه هستیم که به استثنای قبور و برخی شواهد سکونت موقت، به ندرت شواهد مادی چندانی از خود بر جای گذاشته‌اند. ویژگی‌های بوم‌شناختی و فقر، از خاک‌های مناسب برای کشاورزی، شکل‌گیری و توسعه نظام‌های سکونتگاهی در این ناحیه جلوگیری کرده است. مجموعه آثار باستان‌شناختی این ناحیه، براساس گونه‌شناسی قطعات سفالی و شکل قبور، در افق دوره آهن قرار می‌گیرد. زمین‌سیمیای مرگ به پژوهش در زمینه نسبت بین شواهد تدفینی و زمین‌سیمیای جغرافیایی در زمینه‌های اجتماعی و ایدئولوژیک می‌پردازد. نکته‌ای که در نسبت میان قبور باستانی و محیط بیش از همه اهمیت دارد، تصادفی نبودن مکان‌گزینی آنهاست. در این زمینه، با بهره‌گیری از نظام اطلاعات جغرافیایی می‌توان منطق حاکم بر پراکنش قبور این ناحیه را روشن ساخت و از منظر اجتماعی و ایدئولوژیک به تفسیر آنها اقدام کرد. در راستای نیل به این مقصود، اطلاعات محیطی و فرهنگی قبور و محوطه‌های محصور این ناحیه، مطالعه و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. مهم‌ترین شاخصه پراکنش قبور در زمین‌سیمیای مرگ این ناحیه، آن است که هر یک از گونه‌های مختلف این قبور را، گروه‌های قومی-اجتماعی متفاوتی علامت‌گذاری کرده است.

واژگان کلیدی

زمین‌سیمیای مرگ، عصر آهن، قره‌داغ مرکزی، پراکنش باستان‌شناختی، تحلیل ژئوماتیک.

مقدمه

موضوع مقاله کنونی است که از یک اکوسیستم استپی خشک برخوردار و بخش غالب آن بیش از دو هزار متر از سطح دریا بلندی دارد. دره‌های باریک و فقر منابع آبی دائمی از جمله مشخصه‌های اصلی این ناحیه محسوب می‌شود. باوجود این، قره‌داغ مرکزی محیطی بالقوه غنی از مراتع بلند است که می‌توانند به طور کامل طی ماه‌های گرم سال مورد بهره‌برداری

قره‌داغ یکی از مناطق کوهستانی و صعب‌العبور شمال غرب ایران، واقع بر سر گذرگاهی طبیعی است که دشت‌های مغان و مشکین‌شهر و دره رود ارس را به دشت تبریز و ساحل شرقی دریاچه ارومیه متصل می‌کند. ناحیه مرکزی آن،

محسوب می‌شوند. در فقدان سکونتگاه‌های دائمی و پیچیدگی‌های اجتماعی نزد ساکنان کوچ‌روی این منطقه در گذشته و حال، پیشنهاد می‌شود که این انواع متفاوت قبور فضایی، مفهومی (یا به تعبیری، کنامی شناختی^۱) را برای حفاظت از خاطرات بلندمدت درون زمین‌سیمایی فراهم ساخته‌اند که می‌توان از آن با عبارت «زمین‌سیمای مرگ» یاد کرد. در این مقاله نقش‌های احتمالی مردگان را در نشانه‌پردازی پیوندهای بلندمدت میان ساکنان و محیط قره‌داغ مرکزی، به‌خصوص در زمینه هویت درون‌گروهی، نسبت‌های میان‌گروهی و اندرکنش‌های بوم‌شناختی انسان و محیط به‌آزمون و بحث گذاشته می‌شود.

مطالعات باستان‌شناختی قره‌داغ مرکزی در تابستان ۱۳۸۸ به سرپرستی «آرش تیرانداز لاله‌زاری» آغاز شد (تیرانداز لاله‌زاری، ۱۳۹۱، ۱۳۸۹). این بررسی‌ها که به منظور شناسایی و ثبت آثار فرهنگی واقع در شهرستان اهر، استان آذربایجان شرقی صورت گرفت، ۱۹۰ کیلومتر مربع را مشتمل بر شش روستای کنونی در بر گرفته و شواهد باستان‌شناختی متعددی را از عصر آهن، عمدتاً در قالب انواع مختلف تدفین و نیز محوطه‌های محصور شامل می‌شود. گاه‌نگاری قبور و محوطه‌ها تنها براساس قطعات سفالی پراکنده میان محوطه‌ها صورت گرفته است (تیرانداز لاله‌زاری، ۱۳۹۰). محوطه‌های محصور در واقع محدوده‌های موقت برپایی چادرهای عشایر ساکن در این منطقه هستند که با روی هم قرار گرفتن قطعات سنگی نامنظم به شیوه خشکه‌چین ایجاد شده‌اند. در حریم برخی از این محوطه‌ها قبور متعلق به عصر آهن قابل مشاهده هستند. این محوطه‌ها عموماً در ارتفاعی میان ۱۷۰۰ تا ۲۵۰۰ متر از سطح دریا پراکنده‌اند. گورهای مختلف عصر آهن این منطقه را نیز، می‌توان در سه گونه کلی توده‌سنگی (۱۲ نمونه از آن در جریان مطالعات میدانی شناسایی شد)، چاله‌ای ساده (۸ نمونه از آن در جریان مطالعات میدانی شناسایی شد) و کلان‌سنگی جای داد. گورهای کلان‌سنگی خود به سه زیرگونه قابل طبقه‌بندی هستند. این زیرگونه‌ها عبارت است از: صندوق‌سنگی ساده (۱۳ نمونه از آن در جریان مطالعات میدانی شناسایی شد)، صندوق‌سنگی هشتگیر (۲ نمونه از آن در جریان مطالعات میدانی شناسایی شد) و تریلیت (۲۰ نمونه از آن در جریان مطالعات میدانی شناسایی شد).

برای محاسبه الگوهای حاکم بر پراکنش داده‌های باستان‌شناختی مذکور از نظام اطلاعات جغرافیایی (GIS) بهره‌برداری شد. بدین‌منظور، پراکنش این داده‌ها در نسبت با حریم جریان‌ات آبی، مسیرهای طبیعی رفت‌وآمد، سکونتگاه‌های دائمی کنونی و از همه مهمتر، دوری و نزدیکی گورگونه‌های مختلف نسبت به یکدیگر توسط نرم‌افزار (GIS) محاسبه و نتایج آن در قالب چند نقشه خروجی به نمایش گذاشته شد.

عشایر دامدار قرار گیرند. به‌طورکل شرایط در این منطقه برای رشد و پیشرفت سکونتگاه‌های دائمی فراهم نیست و معدود روستاهای واقع در شیب‌های نسبتاً تند و برخوردار از میزان پایین زمین‌های قابل کشت نیز عمدتاً محصول سیاست‌های به اصطلاح تخته‌قاپو هستند که حتی برخی از آنها در این مدت تحت تأثیر شرایط وخیم آب‌وهوایی و محیطی متروک شده‌اند. بنابراین نمی‌توان این ناحیه را برای خیزش اشکال پیچیده‌تر نظام‌های اجتماعی-سیاسی عشیره‌ای مشهود برای مثال زاگرس مرکزی مناسب دانست (Honeychurch, 2014).

محدوده جغرافیایی این پژوهش را شهرستان اهر واقع در استان آذربایجان شرقی شکل می‌دهد و به لحاظ زمانی نیز می‌توان شواهد مورد بحث را در بازه زمانی عصر آهن تا آغاز دوره تاریخی اورارتو ۸۰۰ پیش از میلاد (بیشیونه، ۱۳۸۴) جای داد. شواهد مورد مطالعه در این پژوهش به دامنه‌های اطراف کوهستان شئی‌ور (شیویار) با حداکثر ارتفاع ۲۷۰۰ متر از سطح آب‌های آزاد، واقع در شمال غرب شهرستان اهر (بخش مرکزی، ناحیه آرقان و اوچ‌هاچا) تعلق دارد. دامنه‌های پیرامونی شئی‌ور قره‌داغ مرکزی، اقلیمی نسبتاً همسان با قره‌داغ جنوبی (ناحیه دره شهرستان اهر تا اراضی شمالی دشت تبریز) اما کاملاً متفاوت از قره‌داغ شمالی دارد. قره‌داغ شمالی (ناحیه جلگه کلبر و خداقرین) به دلیل مجاورت با دره رود ارس و کوهستان قفقاز کوچک (جنوبی) و قاراباغ آذربایجان و همچنین جریان رود کلبرچای و حداکثر بارش سالیانه ۴۰۰م.م دارای اقلیم مرطوب است که شاخص آن، جنگل‌های قره‌داغ یا ارسباران است. کلبرچای نیز هرچند که از ارتفاعات شئی‌ور سرچشمه می‌گیرد، اما به علت شیب شمالی ناحیه، به سوی شمال و نهر ارس سرازیر می‌شود (بختیاری، ۱۳۸۵، ۲۱ و ۶۲). دره‌های قره‌داغ مرکزی تنگ و کم عرض بوده و شیب‌های تندی دارند که امکان استقرار دایم، یکجانشینی و زراعت را نمی‌دهد. اندک نمونه‌های معدود روستانشینی کم‌وسعت در این دره‌های تنگ نیز به دلایل ذکرشده که موجب جاری‌شدن سیلاب‌های ناگهانی فصلی می‌شوند متروک شده‌اند و امروزه خالی از سکنه‌اند. روستای کوچک «لامان» یکی از بهترین مثال‌های ممکن است (تیرانداز لاله‌زاری، ۱۳۹۰). روستاهای پراکنده موجود و یا نمونه‌های بزرگ‌تر و آباد مثل روستای «انگیت» در ارتفاعات پایین‌تر نسبت به شئی‌ور و در سمت دشت اهر متمرکز شده‌اند.

در این مقاله، بر شخصیت کوچ‌روانه محیط قره‌داغ مرکزی و زمین‌سیمای آن طی عصر آهن تمرکز می‌شود. مشخصه اصلی این منطقه، انواع قبور متفاوتی است که ویژگی بارز زمین‌سیمای آن

شرح نتایج حاصل از این محاسبات ژئوماتیک ساده در زمینه چارچوب نظری «باستان‌شناسی زمین‌سیما» و ذیل مفهوم «زمین‌سیمای مرگ» امکان‌پذیر است. این چارچوب نظری می‌تواند معناداری منطق حاکم بر پراکنش گورگرفته‌های عصر آهن منطقه مورد مطالعه را به شکلی ثمربخش شرح دهد.

چارچوب نظری

عصر آهن در فلات ایران بیش از همه بر مبنای شواهد گورستانی شناخته می‌شود (طلائی، ۱۳۸۷). نمونه‌های اندک به‌دست آمده از محوطه‌های استقراری مراحل مختلف این عصر در فلات ایران برای مثال در محوطه باستانی قلی‌درویش؛ از یکسو مانع از آن می‌شود که بتوان تصویری روشن را از زندگی روزمره مردمان این دوره به‌دست آورد و از سوی دیگر ذهن را به سمت این تصور سوق می‌دهد که دست‌کم در مناطق شمال‌غربی و غرب فلات ایران، طی عصر آهن بیش از همه با نظام‌های معیشتی غیر وابسته به سکونتگاه‌های پایدار روبرو هستیم که نواحی گورستانی، به ندرت شواهد مادی از خود برجای گذاشته‌اند. حتی محوطه‌هایی نظیر حسنلو (Dyson Jr, 1989)، نوشیجان (Stronach, 1974)، باباجان (Goff, 1970) و گودین (Young, 1969)، بیش از همه به قلعه‌ها یا ارک‌هایی می‌مانند که بر مردمان، قبایل کوچ‌رو یا روستانشین پیرامونی مسلط شده‌اند. در این وضعیت، دو عنصر بیش از همه بر زمین‌سیمای باستان‌شناختی این نواحی در این بازه زمانی غلبه دارد؛ نامشهودی ساختارهای سکونتگاهی پایدار که همچون دوره‌های گذشته (به‌ویژه دوران مس، سنگ و مفرغ) حاکی از وجود نظام‌های سکونتگاهی چندرتبه‌ای باشند و دیگری، غلبه گورها و گورستان‌ها به مثابه مشهودترین شواهد مادی برجای مانده از عصر مورد بحث.

این موضوع در مورد نواحی کوهستانی واقع در ارتفاعات جغرافیایی بالاتر برجستگی بیشتری دارد. کوه‌های قره‌داغ مرکزی از جمله این نواحی هستند. قابلیت‌های بوم‌شناختی و فقر خاک‌های مناسب برای کشاورزی مانع از شکل‌گیری و توسعه نظام‌های سکونتگاهی در این منطقه شده و از محوطه‌های محصور که ایستگاه‌های موقت کوچ‌روها در بخش‌هایی از سال بوده و هستند، دو عنصر در زمین‌سیمای آنها برجستگی قابل توجهی دارد؛ یکی طبیعی و دیگری انسانی که اولی مسیرهای طبیعی کوچ از میان دره‌های کوهستانی و دومی نیز گورهای پراکنده در انواع گوناگون است.

در چارچوب مطالعات و پژوهش‌های مربوط به زمین‌سیما، یکی از مفاهیم مورد استفاده «زمین‌سیمای مرگ» است (Arnold, 2002; Barrett, 1990; Bongers, Arkush, & Harrower, 2012; Daróczy, 2015; Déderix, 2015;

این چارچوب، نسبت میان شواهد تدفینی و زمین‌سیمای جغرافیایی در زمینه‌های اجتماعی مربوط به خاطره جمعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. به یک معنا، «زمین‌سیمای تدفینی گونه‌ای خاص از زمین‌سیمای باستان‌شناختی است که بر نسبت پدیدارشناختی میان مرگ، در معرض گذاری متوفی درون محیط و خاطره اجتماعی گروهی متمرکز می‌شود که در به یادسپاری تدفین مشارکت دارند» (Daróczy, 2012). پیشتر، بارت (۱۹۹۰) استفاده از تدفین‌ها را به عنوان «نمایش» نظام‌های تبارشناختی پیچیده مطرح ساخته بود. در واقع، بحث از مشارکت یادمان‌های تدفینی در سیاست‌های ارتباط با به‌خاطر سپاری و هویت جدی است (Williams, 2003). در این زمینه نسبت میان گورستان‌ها، گورها و یادمان‌های تدفینی با زمین‌سیمای زندگی مردم در زمینه ایجاد و بازتولید روابط اجتماعی و ایدئولوژیک، درون یک گروه اجتماعی خاص و میان گروه‌های اجتماعی و نیز میان گروه‌های انسانی و جهان دیگر مطرح است (Arnold, 2002). در اینجا قبور می‌توانند علایمی تبارشناختی و نشانه‌های قلمروی محسوب شوند.

آنچه در نسبت میان قبور باستانی و محیط بیش از همه حائز اهمیت بوده، اتفاقی نبودن مکان آنهاست. مکان قبور، محصول انتخاب‌هایی است که از مشخصه‌های اجتماعی-سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک برمی‌خیزند (Déderix, 2015). در این زمینه بهره‌گیری از نظام اطلاعات جغرافیایی (GIS) در استخراج منطق حاکم بر پراکنش و توزیع قبور در یک زمین‌سیمای انسانی مشخص، در سال‌های اخیر رواج یافته است (Ibid). بونگرز و همکارانش در پژوهشی که روی برج‌های تدفینی حوزه دریاچه تیتیکاکا صورت داده‌اند (Bongers, Arkush & Harrower, 2012)، به آزمون فرض مشاهده‌پذیری و در معرض نمایش بودن این ساختارها با بهره‌گیری از نظام اطلاعات جغرافیایی پرداخته و چنین نتیجه گرفتند که توزیع این قبور تصادفی نیست؛ آنها میزان بالای خوشه‌بندی را نشان می‌دهند و در نواحی بسیار در معرض دید ساخته شده و از جانب محوطه‌های استقرار قابل مشاهده هستند. در این مقاله بیان می‌شود که این زمین‌سیمای مرگ به شکلی عمدانه ساخته شده تا در زمینه‌های تکریم اجداد، فراخوانی خاطرات جمعی، تحکیم پیوندهای اجتماعی و قلمروی و نشانه‌گذاری مسیرهای دسترسی به منابع محیطی اثرگذاری اجتماعی پایدار داشته باشند.

در این مقاله به زمین‌سیمای مرگ و تدفینی قره‌داغ مرکزی (تصویر ۱) از همین منظر نگریسته خواهد شد. نمایش‌پذیری و در معرض بودن قبور بسته به میزان فاصله آنها از مسیرهای

شرح نتایج حاصل از این محاسبات ژئوماتیک ساده در زمینه چارچوب نظری «باستان‌شناسی زمین‌سیما» و ذیل مفهوم «زمین‌سیمای مرگ» امکان‌پذیر است. این چارچوب نظری می‌تواند معناداری منطق حاکم بر پراکنش گورگرفته‌های عصر آهن منطقه مورد مطالعه را به شکلی ثمربخش شرح دهد.

چارچوب نظری

عصر آهن در فلات ایران بیش از همه بر مبنای شواهد گورستانی شناخته می‌شود (طلائی، ۱۳۸۷). نمونه‌های اندک به‌دست آمده از محوطه‌های استقراری مراحل مختلف این عصر در فلات ایران برای مثال در محوطه باستانی قلی‌درویش؛ از یکسو مانع از آن می‌شود که بتوان تصویری روشن را از زندگی روزمره مردمان این دوره به‌دست آورد و از سوی دیگر ذهن را به سمت این تصور سوق می‌دهد که دست‌کم در مناطق شمال‌غربی و غرب فلات ایران، طی عصر آهن بیش از همه با نظام‌های معیشتی غیر وابسته به سکونتگاه‌های پایدار روبرو هستیم که نواحی گورستانی، به ندرت شواهد مادی از خود برجای گذاشته‌اند. حتی محوطه‌هایی نظیر حسنلو (Dyson Jr, 1989)، نوشیجان (Stronach, 1974)، باباجان (Goff, 1970) و گودین (Young, 1969)، بیش از همه به قلعه‌ها یا ارک‌هایی می‌مانند که بر مردمان، قبایل کوچ‌رو یا روستانشین پیرامونی مسلط شده‌اند. در این وضعیت، دو عنصر بیش از همه بر زمین‌سیمای باستان‌شناختی این نواحی در این بازه زمانی غلبه دارد؛ نامشهودی ساختارهای سکونتگاهی پایدار که همچون دوره‌های گذشته (به‌ویژه دوران مس، سنگ و مفرغ) حاکی از وجود نظام‌های سکونتگاهی چندرتبه‌ای باشند و دیگری، غلبه گورها و گورستان‌ها به مثابه مشهودترین شواهد مادی برجای مانده از عصر مورد بحث.

این موضوع در مورد نواحی کوهستانی واقع در ارتفاعات جغرافیایی بالاتر برجستگی بیشتری دارد. کوه‌های قره‌داغ مرکزی از جمله این نواحی هستند. قابلیت‌های بوم‌شناختی و فقر خاک‌های مناسب برای کشاورزی مانع از شکل‌گیری و توسعه نظام‌های سکونتگاهی در این منطقه شده و از محوطه‌های محصور که ایستگاه‌های موقت کوچ‌روها در بخش‌هایی از سال بوده و هستند، دو عنصر در زمین‌سیمای آنها برجستگی قابل توجهی دارد؛ یکی طبیعی و دیگری انسانی که اولی مسیرهای طبیعی کوچ از میان دره‌های کوهستانی و دومی نیز گورهای پراکنده در انواع گوناگون است.

در چارچوب مطالعات و پژوهش‌های مربوط به زمین‌سیما، یکی از مفاهیم مورد استفاده «زمین‌سیمای مرگ» است (Arnold, 2002; Barrett, 1990; Bongers, Arkush, & Harrower, 2012; Daróczy, 2015; Déderix, 2015;

متر مکان یافته‌اند و در حریم هیچ‌یک از عارضه‌های طبیعی مذکور هم نیستند.

در میان گورها، گونه‌های کلان‌سنگی تریلیت و صندوق‌سنگی ساده وضعیتی متفاوت و در ارتفاع بالای دو هزار متر از سطح دریا جای دارند. دو نوع گورسنگ‌چین ساده و توده‌سنگی بیشترین نسبت فضایی را در مقایسه با دیگر انواع گورها با مسیرهای طبیعی کوچ برقرار می‌کنند (تصویر ۳). گورهای صندوق‌سنگی ساده و تریلیت بیش از همه با چشمه‌ها در ارتباط هستند؛ هرچند در کنار این دو نوع، بیش از نیمی از دیگر انواع قبور نیز در کنار منابع چشمه‌ای منطقه توزیع شده‌اند. این امر در مخالفت با نسبت انواع مختلف گورهای این منطقه با جریان‌های آبی است که عملاً منفی بوده و عدم وجود همبستگی متقابل را نشان می‌دهد.

عارضه‌های فرهنگی، مشخص‌ترین عارضه فرهنگی زمین‌سیمی قره‌داغ مرکزی را سکونتگاه‌های روستایی دائمی شکل می‌دهند. این روستاها به شکلی پراکنده و با فواصل قابل توجهی از یکدیگر قرار دارند، به گونه‌ای که هیچ‌گونه نظام سکونتگاهی را شکل نمی‌دهند. البته سیاست ساکن کردن

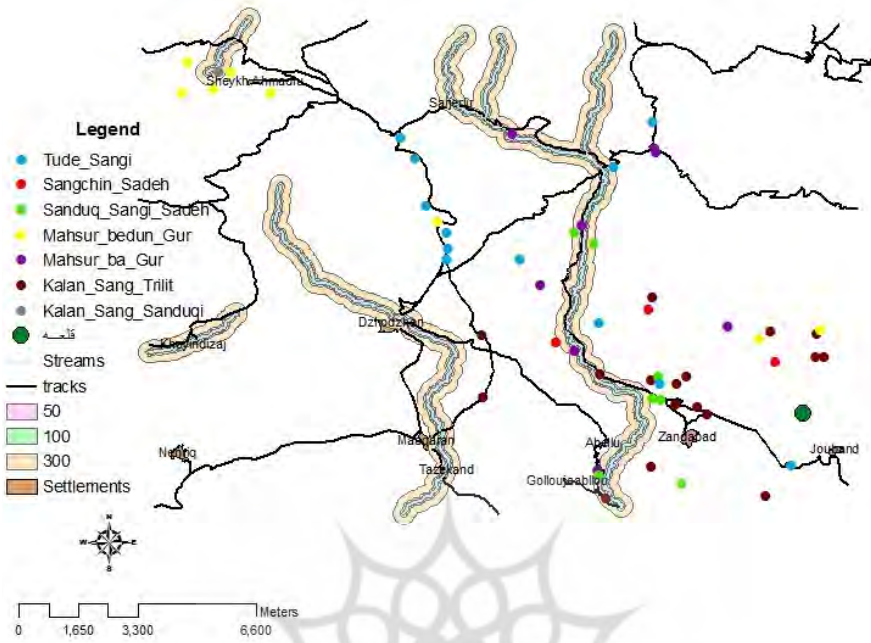
رفت و آمد و نیز دیگر عوارض محیطی به آزمون گذاشته شده و با مطالعه الگوهای پراکنش و توزیع آنها در نسبت با عارضه‌های طبیعی و نیز یکدیگر، قابلیت‌های آنها از جنبه‌های اجتماعی و ایدئولوژیک مورد بحث قرار خواهد گرفت. مجموعه اطلاعات حاصل شده از این پژوهش تماماً از بطن بررسی‌های میدانی بیرون آمده و قابلیت‌های آن را در ترکیب با نظام اطلاعات جغرافیایی برای مطالعه انواع زمین‌سیمماهای باستانی به نمایش می‌گذارد.

نتایج (شیوه پراکنش قبور در محیط مورد بررسی)

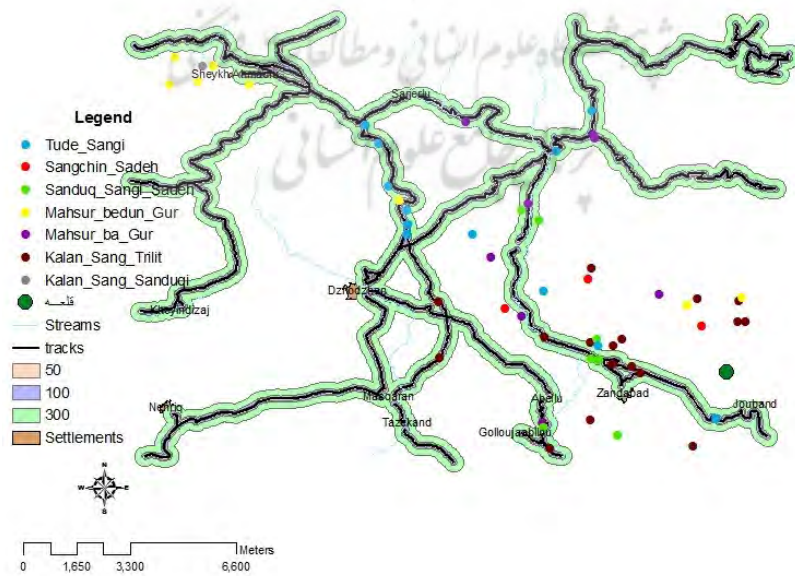
عارضه‌های طبیعی، محوطه‌های محصور با گور شناسایی شده در این بررسی در بیشتر موارد در ارتفاع کمتر از دو هزار متر از سطح دریا و حریم مسیرهای کوچ قرار دارند. بخش قابل توجهی از آنها نیز در حریم جریان‌های آبی و چشمه‌ها (تصویر ۲) واقع هستند. این محوطه‌ها بیش از همه با انواع گورهای صندوق‌سنگی، سنگ‌چین ساده و تریلیت در ارتباط هستند. برخلاف محوطه‌های محصور با گور، محوطه‌های محصور بدون گور در بیشتر موارد در ارتفاعی بالای دو هزار



تصویر ۱. موقعیت جغرافیایی منطقه مورد مطالعه. مأخذ نگارندگان.



تصویر ۲. پراکنش قبور نسبت به حوزه نفوذ جریانات آبی منطقه. مأخذ: نگارندگان.

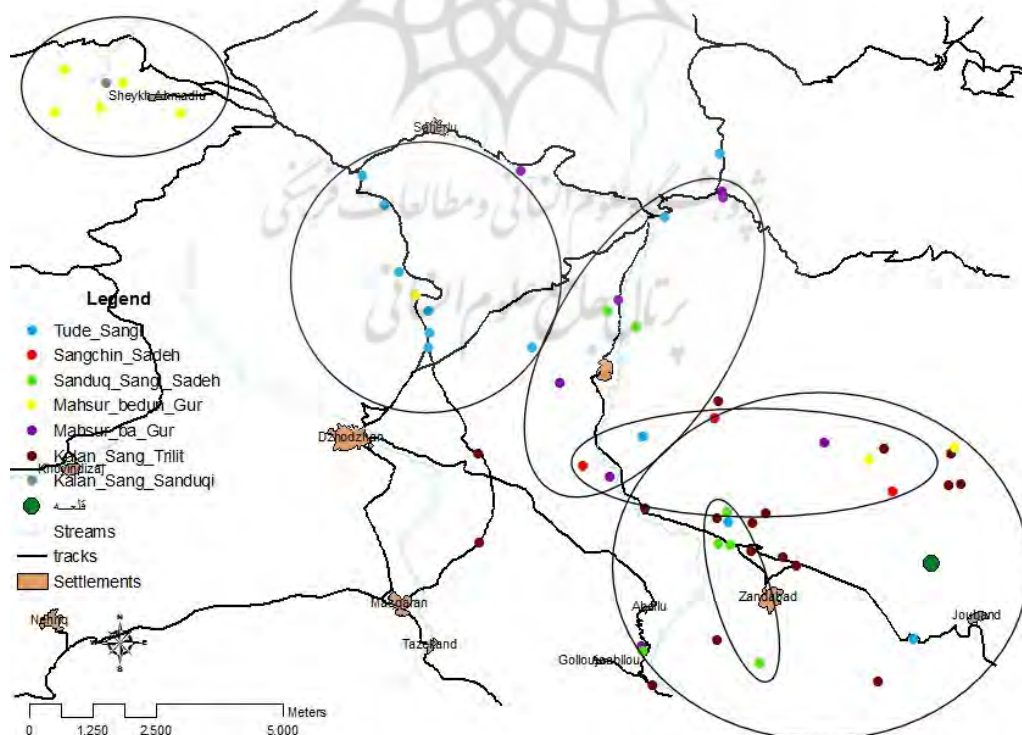


تصویر ۳. پراکنش قبور نسبت به حوزه نفوذ راه‌های منطقه. مأخذ: نگارندگان.

یافته است. از آن سو، محوطه‌های محصور با گور در بخش‌های مرکزی منطقه مورد مطالعه تمرکز دارند (که نشان‌دهنده اولین موکب «اوتوراق»‌های ییلاقی است). در مورد انواع مختلف گورهای شناسایی شده نیز همین تفکیک‌های فضایی در تجمیع آنها مشاهده می‌شود. گورهای توده‌سنگی به شکلی خطی و در امتداد هم از جانب مرکز به سمت شمال منطقه امتداد یافته‌اند (که مسیر کوچ را نیز علامت‌گذاری و نمایان می‌کند). گورهای کلان‌سنگی ترپلیت به‌طور مشخص در ناحیه جنوب‌غربی منطقه تمرکز یافته‌اند (این گورها نشان‌دهنده حد غایی کیفی استقرار کوچ‌رو در منطقه ییلاق است)؛ همین‌طور گورهای سنگ‌چین ساده و صندوق‌سنگی ساده، به‌طور کل بخش عمده گورها در یک‌چهارم جنوب‌غربی منطقه و در حوزه پیرامون قلعه «بؤیوک قالاجیق» پراکنش دارند (با توجه به اینکه این قسمت، منطقه ایده‌آلی برای موکب ییلاقی محسوب می‌شود، این تجمع گورها طبیعی به نظر می‌رسد). باین حال در این وضعیت نیز مشاهده می‌شود اعضای هرگونه میل بیشتری به جذب یکدیگر داشته‌اند تا جذب اعضای گونه‌های دیگر (تصویر ۴).

کوچ‌روها در سده اخیر را نباید فراموش کرد، بخشی نیز با توجه به فقر محیطی حتی در سال‌های اخیر متروک شده و یا تغییر مکان داده‌ند و یا از تلفیق چند روستای کوچک، در محل یک روستا که شرایط جغرافیایی مناسب‌تری داشته، تشکیل روستایی وسیع داده‌اند که برای نمونه تلفیق روستای لامان با روستای انگیت را می‌توان اشاره کرد. نکته حائز اهمیت، عدم ارتباط اکثر قریب به اتفاق گورها و محوطه‌های محصور با این سکونتگاه‌هاست؛ چنانکه تنها در بخش شمال‌شرقی منطقه مورد مطالعه برخی از شواهد مذکور در حریم این عارضه‌های فرهنگی جای دارند.

نسبت فضایی داده‌ها با یکدیگر، پراکنش انواع مختلف داده‌های مورد مطالعه در سطح منطقه به‌شکل تصادفی اتفاق نیافتاده و تابع نظم مکانی خاصی است. نمونه‌های مورد مطالعه در یک محور خطی از جنوب‌غربی به سمت شمال‌شرقی امتداد یافته‌اند. همچنین هر یک از گونه‌های مورد مطالعه در نقطه‌ای از منطقه تجمع دارند. محوطه‌های محصور بدون گور در قسمت شمال‌شرق منطقه متجمع هستند و تنها نمونه گور کلان‌سنگی صندوقی نیز در همین نقطه مکان



تصویر ۴. پراکنش قبور هم‌نوع در نسبت با یکدیگر. مأخذ: نگارندگان.

بحث و نتیجه‌گیری

الگوی گرانشی حاکم بر انواع مختلف گورهای عصر آهن منطقه عبارت است از:

• **توزیع فضایی در نسبت با عارضه‌ها (انواع شاخص گورها):** چنانکه از نتایج برمی‌آید، عارضه‌های محیطی نسبتی مستقیم را با انواع گورها برقرار می‌کنند، به نحوی که گونه‌های خاصی از گورها بیش از دیگر گونه‌ها به عارضه‌های طبیعی واکنش نشان می‌دهند. برای مثال تنها گونه‌های توده‌سنگی و کلان‌سنگی صندوقی در ارتفاع بالای ۲۰۰۰ متر از سطح دریا واقع بوده، یا گورهای توده‌سنگی و صندوق‌سنگی ساده بیش از دیگر گونه‌ها در حریم مسیرهای طبیعی کوچ قرار داشته‌اند. اینکه تقریباً هیچ‌یک از انواع گورها در حریم جریان‌های آبی یا سکونتگاه‌های معاصر قرار ندارند نشانه خوبی است از اینکه وابستگی آنها به زمین و سکونت بلندمدت در آن در حد بسیار پایینی قرار داشته است (تعامل امروزی ایلات با کشاورزان نیز همین‌طور است؛ به عبارت دیگر نباید کوچ‌روها با یکجانشین‌ها در یک محل تلاقی و همپوشانی داشته باشند زیرا موجب تعارض و نزاع خواهد بود). در عین حال، مکان‌یابی بخش قابل توجهی از گورها در حریم چشمه‌ها نیز شاهدی دیگر بر این مدعا است. همبستگی مثبت گورها و چشمه‌ها دستاوردی است که تمرکز بیشتر بر آن می‌تواند زوایای اعتقادی ساکنان باستانی این ناحیه را نیز آشکار سازد.

تشابه در توزیع فضایی محوطه‌های محصور با گور و بدون گور نیز تصادفی به نظر نمی‌رسد. هریک از این دو نوع محوطه محصور به نقاط جغرافیایی متفاوتی تجمع یافته‌اند و در نسبت با مسیرهای طبیعی کوچ و جریان‌های آبی نیز به‌طور کامل نقطه مقابل یکدیگر هستند؛ محوطه‌های محصور همبستگی مثبت را با این عارضه‌ها نشان می‌دهد. همچنین نوع گورهایی که در حریم این محوطه‌ها قرار دارند متفاوت هستند. مگر گونه سنگچین ساده که در حریم هردوی این‌ها مشاهده می‌شود، گورهای صندوق‌سنگی ساده و کلان‌سنگی ترلیت (از آن جایی که در سازه این گونه از تدفین، قطعات سنگ‌های درشت با وزنی بسیار بیش از حد توان معمول انسان به‌کاررفته است، به نظر می‌رسد این نوع از گورها می‌تواند با مسائل مربوط به قدرت فردی و موقعیت اجتماعی شخص متوفی و مقوله مصرف‌نمایی در ارتباط باشد) در حریم محوطه‌های محصور با گور و گورهای توده‌سنگی و صندوق‌سنگی هشتگیر در حریم محوطه‌های محصور بدون گور جای دارند (البته باید اشاره کرد براساس دسته‌بندی مطرح در این پژوهش، محوطه محصور بدون گورستان اثری است که در داخل یا مجاور آن تدفین انجام نشده است، حال

اینکه محوطه محصور بدون گورستان آغاداشی با گورستان صندوق سنگی هشتگیر آغاداشی احتمالاً ارتباط فرهنگی داشته‌اند اما از آنجا که آثار گورستان را با محوطه استقرار نباید لزوماً یک کاسه دانست به صورت جداگانه تحلیل شده‌اند) این امر می‌تواند شاهدی بر کارکردهای متفاوت این دو نوع محوطه محصور یا دست‌کم تفاوت‌های اجتماعی یا قومی آن‌ها باشد که همچنان بر ما پوشیده است.

• **نیروی گرانشی هم‌نوع‌ها:** نکته دیگری که از این پژوهش حاصل می‌شود، نیروی گرانشی هریک از انواع گورها نسبت به یکدیگر است (تصویر ۲)؛ بدین معنا که انواع مختلف گورها به شکلی خوشه‌ای و در بیشتر موارد در جوار یکدیگر توزیع شده‌اند. این نیروی گرانشی قوی موجود میان گورهای هم‌نوع نسبت به یکدیگر شاهدی مهم بر تصادفی نبودن توزیع فضایی آنها در ناحیه مورد مطالعه است؛ خواه هریک از انواع گورها در بازه‌های زمانی متفاوت ایجاد شده یا مربوط به گروه‌های قومی متفاوت در یک بازه زمانی مشخص بوده باشند.

• **زمین‌سیمای مرگ:** زمین‌سیمای قره‌داغ مرکزی به‌کل فاقد نظام‌های سکونتگاهی است. بخش قابل توجهی از سکونتگاه‌های دائمی این زمین‌سیمای پدیده‌هایی نوین و محصول سیاست‌های دولت‌های مدرن محسوب می‌شوند. همین روستاها نیز به‌شکلی کاملاً دور و مستقل از یکدیگر پراکنش یافته‌اند که در این پراکنش، جغرافیای موجود و توپوگرافی منطقه عامل تأثیرگذارتری نسبت به عوامل فرهنگی بوده است. نشانه‌های سکونت در این ناحیه بیش از همه در محوطه‌های محصور خود را نشان می‌دهد که آن نیز شکلی موقتی داشته است. براساس نسبت فضایی محوطه‌های محصور با عارضه‌های طبیعی، شاید بتوان گمان برد محوطه‌های محصور با گور در بازه‌های زمانی طولانی‌تری از سال مسکون بوده‌اند، اما این بازه به‌طور حتم تمامی طول سال را در بر نمی‌گرفته است. آنچه بیش از همه در زمین‌سیمای قره‌داغ مرکزی خودنمایی می‌کند، انواع مختلف گورهای پراکنده در آن هستند که به تعبیری می‌توان از آنها به مثابه اصلی‌ترین نشانه‌های سکونت در این ناحیه یاد کرد. این گور-گونه‌ها از این منطقه یک کنام‌شناختی تمام‌عیار تدفینی ساخته‌اند و کارکرد اصلی آنها از یک سو به عنوان لندمارک‌های قلمرو اجدادی و از سوی دیگر، نشانه‌گذاری‌های قومی، بیش از هر امر دیگری نمود دارد.

قره‌داغ مرکزی یک ناحیه کوهستانی یا به بیانی دقیق‌تر بخشی از کوهستان‌های استپی بدون درخت محسوب می‌شود. سه ویژگی محیطی اصلی این ناحیه عبارت است از ارتفاعات بالا که مانع رشد علف‌های خوراکی برای سرشاخه‌زنی (Crop-ping) می‌شود؛ دره‌های تنگ و باریک که فعالیت‌های

شکل سوم زمین‌سیماهای کوهستانی متشکل است از استقرارهایی به شکل دژهای محصور که در بلندی‌های به‌ویژه استپی و بدون درخت قفقاز مشاهده شده و در عصر آهن به اوج خود می‌رسد. مهمترین عامل شکل‌گیری این زمین‌سیماهای فرهنگی علاوه بر اتکا بر مراتع و چراگاه‌ها، قرارگیری در مسیرهای عمده تجاری و نظامی بوده و بر همین اساس راه‌های ارتباطی نقش قابل توجهی را در شکل‌گیری این قسم زمین‌سیماهای کوهستانی در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره نخست پیش از میلاد ایفا می‌کردند.

چهارمین شکل زمین‌سیماهای کوهستانی که عموماً (و نه ضرورتاً) در نواحی حاشیه‌ای قرار داشتند را می‌توان به زمین‌سیمای «معدنی» نام‌بردار ساخت. نمونه‌ای از این دست زمین‌سیماهای معدنی کوه‌های «تائوروس» ترکیه به ویژه «بولکار داغ» شکل می‌دهد. شاخصه‌های اصلی این زمین‌سیماهای کوهستانی به لحاظ انسانی و فرهنگی تراکم بالای تفاله‌های معدنی، کارگاه‌های کوچک ذوب و استحصال سنگ‌های معدنی، پراکنش آثار انسانی در تونل‌ها و غارهای مصنوعی و طبیعی و آلودگی محیطی بالای آنهاست و اینکه استقرارهای موقت معدن‌کاران و فلزگران در این دست زمین‌سیماهای عمدتاً در حاشیه نواحی جنگلی و پر درخت دامنه‌ها برپا می‌شد تا دسترسی به سوخت راحت‌تر باشد. از مهم‌ترین شاخصه‌های این زمین‌سیماهای اثرات مخربی است که انسان‌ها به‌ویژه در جنگل‌زدایی آنها از خود بر جای گذاشته‌اند.

حال پرسش اینجاست که ناحیه مورد مطالعه در کدام یک از این زمین‌سیماهای کوهستانی می‌گنجد؟ به‌طور حتم نمی‌توان آن را با گروه نخست قیاس کرد. مهم‌ترین شاخصه آن یعنی اتکای بر تراس‌های کشاورزی و پیچیدگی‌های اجتماعی وابسته به آن در این ناحیه به کلی غایب است. از مهم‌ترین شاخصه‌های گروه دوم زمین‌سیماهای کوهستانی وجود دشت‌های گسترده و تپه‌های باستانی بلند و برجسته است که هیچ‌گونه شواهد محیطی و حتی باستان‌شناختی از حضور این شاخصه در ناحیه مورد مطالعه دفاع نمی‌کنند. اما این ناحیه به لحاظ ارتباطی از اهمیت قابل توجهی برخوردار بوده است چرا که در دنیای باستان قره‌داغ به عنوان یکی از معابر اصلی دسترسی شرق دریاچه ارومیه به قفقاز جنوبی بوده است و هم‌اکنون به‌عنوان نقطه اتصال فرهنگ‌های پیش از تاریخ منطقه شمال غرب فلات ایران مطرح است. از طرفی نیز علی‌رغم غنای این ناحیه و نواحی همجوار در رابطه با معادن فلزی، به‌ویژه مس، هنوز شواهد قابل‌اتکایی از استخراج یا استحصال باستانی این فلز در آن گزارش نشده است (البته در جریان بررسی فوق نمونه‌هایی از استخراج محدود معادن مس مشاهده شد اما این موضوع نیاز به تحقیق بیشتر دارد

کشاورزی را محدود می‌کند؛ و دامنه‌های با شیب تند که موجب تسریع فرسایش و تنزل در قابلیت‌های زمین‌سیما می‌شود. مسئله این است که ناحیه مورد مطالعه به لحاظ انسانی در کدام دسته از زمین‌سیماهای فرهنگی کوهستانی خاور نزدیک جای می‌گیرد؟

زمین‌سیماهای کوهستانی خاور نزدیک را می‌توان از منظر باستان‌شناختی به چهار دسته کلی طبقه‌بندی کرد (هرچند هر یک از این چهار دسته از درون به انواع ریزتری تقسیم‌پذیر هستند). دسته اول آن زمین‌سیمایی است که توسط تراس‌های زمین‌های کشاورزی ایجاد شده و اساس و شالوده سکونت در آن را نظام معیشتی مبتنی بر کشاورزی شکل می‌دهد. نواحی بلند یمن در این دسته می‌گنجد. دامنه‌های بسیار حاصلخیز این نواحی موجب شده تا جمعیت‌های انسانی با ایجاد تراس‌های کشاورزی به‌ویژه از عصر مفرغ جدید بدین‌سو، زمین‌سیمای آن را به گونه‌ای زمین‌سیمای کشاورزی و یکجانشینی تمام عیار تبدیل کرده و به لحاظ سیاسی نیز به سمت خودمختاری و پیچیدگی‌های اجتماعی گام بردارند.

دومین شکل زمین‌سیما نسبت به گونه نخست، بی‌ثباتی بیشتری دارد؛ دره‌ها و دشت‌های میان‌کوهی نسبتاً وسیع که امکان و شالوده ایجاد نخستین اشکال زندگی یکجانشین و ابداع و گسترش کشاورزی را در پایان دوره آب و هوایی پلئستوسین مهیا ساختند و با این حال با پایان یافتن دوره روستانشینی پیشرفته (یا عصر مس و سنگ) و وخیم شدن شرایط آب و هوایی با گونه‌ای نظام معیشتی مبتنی بر دامداری عشایری سازگاری یافتند. وجود تپه‌های سکونتگاهی چند دوره‌ای از شاخصه‌های این قسم زمین‌سیما محسوب می‌شود و همانطور که در زاگرس مرکزی قابل مشاهده است، امکان برخاستن گونه‌ای نظام سیاسی به خود متکی از جانب عشایر ساکن در آنها و در ارتباط با نظام‌های سیاسی نواحی پست همجوار وجود دارد. طیف دیگری از این نوع زمین‌سیما را منطقه وان ترکیه به‌ویژه در زمان اورارتوها نشان می‌دهد که یک نظام سیاسی از اساس وابسته به نواحی بلند بودند. آنها نظام معیشتی دوگانه‌ای را حمایت کردند که در عین اتکا بر رونق کشاورزی مبتنی بر «آبیاری» و حفر کانال‌ها و آبراهه‌های مصنوعی، مراتع و چراگاه‌ها را نیز در کنترل خود داشته و در حقیقت دام به‌مثابه مهم‌ترین کالای سرمایه‌ای آنها به شمار می‌آمد. در این شکل زمین‌سیما رابطه با نواحی پست اجتناب‌ناپذیر بوده است. این رابطه به دو شکل مشاهده می‌شود: مبادله کالاهای معدنی نواحی بلند با محصولات غذایی یا شأن‌زای نواحی پست از یک‌سو و کوچ عمودی عشایر به شکل ییلاق و قشلاق از سوی دیگر.

کرد همین عوامل و فاکتورهای انزوای محض آن است. از طرفی بررسی‌های بیشتری لازم است تا نقش منابع طبیعی، به‌ویژه معادن فلز آن در زمینه‌های باستانی روشن‌تر شود. از سوی دیگر هنوز ضعف‌های جدی در گاهنگاری دقیق آن به چشم می‌خورد و بدون وجود این گاهنگاری دقیق هرگونه اظهارنظری درباب فرآیندهای فرهنگی روی نموده در آن عجولانه و شکننده خواهد نمود. تا به اینجای کار و مبتنی بر شواهد موجود دو نکته مشخص است: نخست محوری بودن راه‌های کوچ طبیعی در پراکنش آثار باستانی آن و دوم، نقش برجسته‌ای که گورگونه‌های مختلف در شکل‌دهی به زمین‌سیمای آن برعهده داشتند؛ نقشی که لازم است تا در زمینه مربوط به تمایزات اجتماعی-قومی و هویتی به شکلی موشکافانه و دقیق مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. Cognitive niche
۲. منظور محل استراحت بین بیلاق و قشلاق حین کوچ است.

فهرست منابع

- بختیاری، سعید. (۱۳۸۵). *اطلس گیتاشناسی استان‌های ایران*، چاپ دوم، شماره ۳۹۵ از سری انتشارات مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی. تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- بیشیونه، رافیل. (۱۳۸۴). *الگوهای استقرار اورارتویی و ماقبل اورارتویی در قفقاز*. (ترجمه بهرام آجورلو و محمد فیض‌خواه). فصلنامه بررسی‌های نوین تاریخی، (۱۱)، ۱۱۱-۸۱.
- تیرانداز لاله‌زاری، آرش. (۱۳۸۹). *پرونده‌های ثبتی آثار تاریخی و فرهنگی شهرستان اهر* (گزارش منتشر نشده). تبریز: بایگانی اداره کل میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری آذربایجان شرقی.
- تیرانداز لاله‌زاری، آرش. (۱۳۹۰). *الگوی استقرار فرهنگ‌های پیش از تاریخی جنوب قره‌داغ استان آذربایجان شرقی بر مبنای داده‌های بررسی میدانی آرزقان و اوچ‌هاچا*. (پایان‌نامه منتشر نشده کارشناسی‌ارشد باستان‌شناسی). تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، ایران.
- تیرانداز لاله‌زاری، آرش. (۱۳۹۱). *پرونده‌های ثبتی آثار تاریخی و فرهنگی شهرستان اهر* (گزارش منتشر نشده). تبریز: بایگانی اداره کل میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری آذربایجان شرقی.
- طلائی، حسن. (۱۳۸۷). *عصر آهن ایران*. تهران: سمت.
- Arnold, B. (2002). Chapter 8. A Landscape of Ancestors: The Space and Place of Death in Iron Age West Central Europe. *Archeological Papers of the American Anthropological Association*, 11(1), 129-143.
- Barrett, J. C. (1990). The monumentality of death:

که در مجال این پژوهش نیست) با این حال این ویژگی (یعنی برخورداری از معادن فلز مس)، همراه با برخورداری آن از مراتع غنی و به‌میزانی محدود زمین قابل کشت دیم، موجب شده تا گونه‌های زمین‌سیمای ترکیبی و در عین حال حاشیه‌ای در عصر آهن این منطقه مشاهده شود.

همچنان که این زمین‌سیمای امروزه در احاطه کوچ‌روان عمودی قرار دارد که از اواخر بهار تا اوایل پاییز را در آن می‌گذرانند، شواهد باستان‌شناختی گزارش‌شده حکایت از نسبت تنگاتنگ آثار انسانی با مسیرهای کوچ‌روی دارند که این ناحیه را به نواحی حاصلخیز پست نظیر دشت مغان متصل می‌کند. وجود بقایایی از قلعه‌ها در نقاط مرتفع این ناحیه نشانه برخورداری آن از گونه‌ای اهمیت نظامی در برهه‌های زمانی خاص بوده است؛ هرچند مکانیسم‌ها و دلایل این اهمیت همچنان به روی پژوهش‌های آینده گشوده است. مهم‌ترین شاخصه زمین‌سیمای این ناحیه پراکنش گونه‌های مختلف قبور در آن محسوب می‌شود. این گورها و محوطه‌های محصور پراکنده در ناحیه مورد مطالعه را می‌توان بقایای برجای مانده اصلی‌ترین ساکنان آن (که البته ساکنانی موقت نیز بوده‌اند)، یعنی طوایف عشایری به شمار آورد.

قره‌داغ مرکزی یک ناحیه حاشیه‌ای و به لحاظ منابع خاکی فقیر است. این قبیل نواحی مرتفع هیچگاه از یک میزان بیشتر پذیرای جمعیت‌های انسانی نیستند و حتی از آن مهم‌تر اینکه در طول زمان‌های بلند مدت کاملاً متروک یا بسیار به ندرت مسکون باشند امر حیرت‌انگیزی برای آنها محسوب نمی‌شود. بخش قابل توجهی از زمین‌سیمای کوهستانی مطالعه‌شده در خاور نزدیک از جنس زمین‌سیمایهایی هستند که از نیروهای گرانشی مرکزی برخوردار بوده و اشکال مختلفی از پیچیدگی‌های فرهنگی را تجربه کرده‌اند. جنس زمین‌سیمای این ناحیه چنین نیست. این ناحیه جزو معدود نواحی به لحاظ باستان‌شناختی مورد مطالعه و ارزیابی قرار گرفته است که نه تنها در حوزه نفوذ هیچ نیروی گرانشی مرکزی قرار ندارد، بلکه در حاشیه‌های درونی آنها نیز واقع نیست؛ این ناحیه براساس شواهد باستان‌شناختی موجود در «فضای خلأ» میان حوزه‌های نفوذ پیرامونی جای داشته و در طول تاریخ خویش از هرگونه نیروی گرانشی مرکزی گریخته است.

از این رو شاید لازم باشد نوع نگاه پژوهشی خود را در مطالعه این ناحیه و نواحی همجوار تغییر دهیم. شاید نیازی نباشد با همان پیش‌فرض‌ها و الگوها به پژوهش در این ناحیه بپردازیم که برای مثال در پژوهش‌های مربوط به حوزه دریاچه ارومیه یا زاگرس مرکزی به چشم می‌خورد. مهم‌ترین پرسشی که در مورد زمین‌سیمای این منطقه در آینده می‌توان دنبال

the character of Early Bronze Age mortuary mounds in southern Britain. *World Archaeology*, 22(2), 179–189.

- Bongers, J.; Arkush, E. & Harrower, M. (2012). Landscapes of death: GIS-based analyses of chullpas in the western Lake Titicaca basin. *Journal of Archaeological Science*, 39(6), 1687–1693.
- Daróczy, T.T. (2012). *Death, Disposal and Social Memory - Towards a Definition of Funerary Landscapes*. ETopoi, 3, 199–207. Retrieved from http://edocs.fu-berlin.de/docs/servlets/MCRFileNodeServlet/FUDOCSDerivate_000000002677/137.pdf?hosts.
- Daróczy, T. T. (2015). *Death and memory. A study of the funerary landscapes of the Eastern Carpathian Basin from the Neolithic to the Bronze Age*. Rudolf Habelt GmbH, Bonn.
- Déderix, S. (2015). A matter of scale. Assessing the visibility of circular tombs in the landscape of Bronze Age Crete. *Journal of Archaeological Science: Reports*, (4), 525–534.
- Dent, J. S. (1982). *Cemeteries and settlement patterns of the Iron Age on the Yorkshire Wolds*. Proceedings of the Prehistoric Society, 48, 437–457. Cambridge University Press.

- Dyson Jr, R. H. (1989). The Iron Age Architecture at Hasanlu: an Essay in East of Assyria: the Highland Settlement of Hasanlu. *Expedition*, 31(2-3), 107-127.
- Goff, C. (1970). Excavations at Bābā Jān, 1968: Third Preliminary Report. *Iran*, 8(1), 141-156.
- Goldstein, L. (2002). Afterword Visible death: mortuary site and mortuary landscape in diachronic perspective. *Archeological Papers of the American Anthropological Association*, 11(1), 201–205.
- Honeychurch, W. (2014). Alternative Complexities: The Archaeology of Pastoral Nomadic States. *Journal of Archaeological Research*, 22(4), 277-326.
- Kleiss, W. & Kroll, S. (1992). Survey in Ost-Azarbaidjan 1991. *Archaeologische Mitteilungen Aus Iran*, (25), 1–46.
- Stronach, D. (1974). *Tepe Nushijan*. Iran, XII: 203-210.
- Young, T. C. (1969). *Excavations at Godin Tepe: first progress report*.
- Tarlow, S. (2000). Landscapes of memory: the nineteenth-century garden cemetery. *European Journal of Archaeology*, 3(2), 217–239.
- Williams, H. (2003). Material culture as memory: combs and cremation in early medieval Britain. *Early Medieval Europe*, 12(2), 89–128.



COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to the journal of art & civilization of the orient. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله
 عسگریور، وحید و تیرانداز لاله‌زاری، آرش. (۱۳۹۸). تحلیل ژئوماتیک زمین‌سیمای مرگ در عصر آهن قره‌داغ مرکزی؛ آذربایجان، شمال غربی فلات ایران. *مجله هنر و تمدن شرق*، ۷ (۲۶)، ۴۰–۳۱.

DOI: 10.22034/jaco.2019.99675

URL: http://www.jaco-sj.com/article_99675.html

